

## از مصطفی پادگان تا مصطفی دیوونه!

شب. خارجی. شمال تهران



مصطفی پادگان که گنده لات محلات تهران است، همراه نوچه هاش در حال عیاشی و خوشگذرانی اند. بر حسب اتفاق آسید مهدی قوام هم برای هواخوری به آن حوالی سری زده است. «آقا مصطفی! آسید مهدی قوام نزدیک شما هستن. مردی کن، بزن و بکوب تون رو کمتر کنید.»

**مصطفی:** ما نوکر بچه های فاطمه زهرا هستیم!

مصطفی این را گفت و رفت پیش سید مهدی. صورتش رو بسپید و گفت ما نوکر شما هم هستیم.

**آسید مهدی:** مصطفی! ما امشب اومدیم لات بشیم! مرام لوطی گری

و لاتی، اولین قانونش چیه؟

**مصطفی:** حاج آقا اولین قانونش قانون حق نمکه. اگه نمک کسی رو خور دی نمکدون نشکن.

**سید مهدی:** حرفش رو فقط می زنی یا عمل هم می کنی؟ مثل این که فقط حرفش رو می زنی. چقدر نمک خدا رو خور دی و نمکدون شکستی.

مصطفی ساکت شد و چیزی نگفت و جرعه ای از تحول در قلب مصطفی اتفاق افتاد. تا جایی که بعد از آن قضیه تمام دارایی و ثروتش را تبدیل به پول نقد کرد و در چمدانی گذاشت و راهی قم شد. رفت خدمت آیت... بروجردی...

**دقتدار:** آقا، پیرمرد هستند و الان هم نزدیک ظهر. ایشان اذیت می شوند برو وقت دیگری بیا.

**مصطفی:** برو کنار، غلط نکن. آقا اجازه ورود دادند.

مصطفی داخل شد. چمدانش را گذاشت جلوی آقا و دو زانو نشست.

حاج عمو! حالت خوبه؟ من تمام دارایی ام رو تبدیل به پول درشت کردم و تو ای چمدان ریختم. همه این پول نجسه. باج گرفتم از مردم؛ از شیر کش خونه ها از قمار خونه و... کت و شلواری که به تن دارم هم نجس هست. حاج آقا! اومدم پیش شما تا ببینم اگه دو روز دیگه مُردم چطوری تو چشم های امام حسین (ع) نگاه کنم؟

چمدونت رو بگذار اینجا. کت و شلوارت رو هم در بیا رو برو. مگه نمیگی همه اینها نجسه؟ همه رو بگذار و برو.

مصطفی کت و شلوار را مردانه از تنش درآورد و خواست برود. به دم در که رسید صورت آقای بروجردی از اشک خیس شد. رو به او گفت: جوون برگرد. تازه زیبا شدی. الان دیدنی شدی...

آقای بروجردی پنج هزار تومن پنجاه سال پیش را که پول زیادی بود، از پول دیگری به او داد؛ این رو خرج زندگی ات کن. الان پاک شدی. از این به بعد هم پاک زندگی کن.

مصطفی پادگان، حیاتی شده بود. سفره دار شده بود. مصطفی، دیوونه شد. دیوانه حسین (ع).

## ماجرای کامران

پیش از انقلاب

**ابراهیم حاتمی کیا:** «آیا کسی مرتضای قبل از انقلاب را می شناسد؟»

شاید برای یافتن پاسخ سؤال آقا ابراهیم باید از حوالی سال های ۱۳۴۴ سخن گفت. وقتی آوینی جوان به عنوان دانشجوی معماری وارد دانشگاه هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. همان روزها که او خود را «کامران آوینی» معرفی می کرد،

به اشعار فروغ فرخزاد، احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث علاقه داشت. به ظاهر خود می رسید، کراوات می زد و به فلسفه غرب علاقه مند بود....

«مرتضی بچه تندرویی بود که در هر دوره یک حالی داشت....

شب در دانشکده خوابش می برد. هرکار می کرد تا تهش می رفت. بعد یک دوره موهایش را گذاشته بود بلند شود. مدرن شده بود. قرتی مآب شده بود. چین می پوشید. دست بند می بست و از این جور کارها...»

این بیان یکی از نزدیکان قبل از انقلاب آوینی است، هرچند که نظر شخصی اش ممکن است انطباق کامل با واقعیت نداشته باشد اما بی شک ردپایی از آن واقعیت را دارد.



«چند سال از انقلاب گذشته بود که مرتضی سیگارش را ترک کرد. می گفت که آقا امام زمان (عج) در همه حال ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند؛ در این صورت من چطور می توانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟ این گونه بود که دیگر هرگز لب به سیگار نزد. این بیان همسر شهید است که خبر از آثار اولیه انقلاب درونی آقامرتضی می دهد. انقلابی درونی که با انقلاب اسلامی مردم نیز همراه شد و آوینی را با اندیشه های امام آشنا کرد.

«تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم. خیر. من از یک «راه طی شده» با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام. به شب های شعر و گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام.

من هم مدت ها کتاب «انسان موجود تک ساحتی» هربرت مارکوزه را. بی آن که آن زمان خوانده باشم. طوری دست گرفته ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: عجب! فلانی چه کتاب هایی می خواند، معلوم است که خیلی می فهمد... اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده ام رودریاستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی شود. باید در جست و جوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کس به راستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت و در نزد خویش نیز خواهد یافت...»

این کلام خود آقا مرتضی است. آوینی که رفته رفته با فهم معنای صحیح دانایی، دچار تحول گشت و روایتگری فتح شد. روایتگری چیره دست که دست آخر دل خود را نیز به فاتحان قلوب سپرد.

از کامران آوینی تا سید شهیدان اهل قلم، یک شهادت فاصله بود....



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۵۱ | ۱۹ فروردین ۱۴۰۰

نوجوان  
بازار



سیدسپهر  
جمعه زاده

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سایپا ۱۱۱SE، مدل ۱۳۹۰، به رنگ خاکستری متالیک، شماره انتظامی ایران ۵۳-۴۵۵ ق ۹۴ شماره موتور 15090024316 شماره شاسی NAAP41FD3BJ332475 به نام توران سلیمانی در چیه مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت هوشمند رانندگی به شماره ۲۸۹۴۲۳۵ به نام علیرضا محمد حسینی بآبادی فرزند حبیب اله به شماره ملی ۱۲۸۵۱۱۶۲۴۰ صادره از اصفهان مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد.

برگ سبز و بیمه نامه موتورسیکلت انژکتوری، مدل ۱۳۹۷، به رنگ مشکی، شماره انتظامی 0125N5P016726 شماره موتور ۵۳۹۲۸-۶۲۳ شماره شاسی NSPACFKDAJAG00406 به نام اصغر حقیقی زاده مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سایپا ۱۱۱SE، مدل ۱۳۹۵، به رنگ سفید روغنی، شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۳۱ ق ۱۳، شماره موتور 5498280 شماره شاسی NAS431100F5847420 به نام الهه تصدیقی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.